

●● محصولات را چطور می فروشی؟

همکاران مادرم، هم کلاسی ها و بقیه اطرافیان، خریدارند. چند ماهی است با همراهی پدرم که معلم است، به عصر بازار ایثارگران می روم. فروش در جمعه بازار شهید شوشتری هم خوب است. نمونه کارها و رضایت مشتری ها را در کانالم می گذارم و سفارش مجازی هم قبول می کنم.

●● دخل و خرج کارهای هنری ات همخوانی دارد یا همچنان به کمک مالی خانواده، وابسته ای؟

چیزی بالاتر از همخوانی! فروش نوروزی ام حدود ۲۵ میلیون تومان بود که تقریباً ۹۰ درصد آن سود خالص است.

●● به دست آوردن این درآمد، ساده بود؟

اصلاً. سال اولی بود که روزه می گرفتم. روزه های جمعه که می خواستم بروم جمعه بازار، واقعا سخت بود. در روزه های عادی، اتاق مشترک من و خواهرم، فاطمه زهرا که هفت سال دارد، کارگاه است اما در اسفند و ایام نوروز، کل خانه شده بود کارگاه. حتی چند روزی هم که سرما خورده بودم، برای فروش حضوری کم نگذاشتم؛ چون فرصت نوروز تکرار نمی شود.

●● آینده ات را ترسیم کن.

کارهای بسیاری را تجربه کرده ام که شمع سازی و سنگ مصنوعی دو نمونه از آن هاست. به داشتن گلخانه، دنیای حیوانات، رباتیک، کار با ام دی اف، آشپزی و شیرینی پزی علاقه دارم و در هر دام، توانایی ام را ثابت کرده ام. وضعیت درسی ام خوب است و معدل ترم پیشم شد ۱۷،۵. باید درباره آینده بیشتر فکر کنم.

راز گل رز

با فشاری کرد و با پول توجیبی هایش، گل خرید که حالا من هم باین موجودات سبز دوست داشتنی، انس گرفته ام. محل کارم هم با قلمه هایی که او برایم گرفته، سرسبز و بانشاط است.

راه اندازی گلخانه، یکی از گزینه های پیش روی نوجوان محله پنچتن برای کسب و کار آینده اش است. اسم تک تک گلها را می داند، به همان راحتی که اسم تک تک دوستانش را؛ این یکی پدیلانتوس است، این، سیلندریکا، ردیف بالا زامفولیای بلک و سبز، این یکی هم اسکاندیس ابلق، آن دو تا گلدان هم پتوس مرمر و سبز هستند، اونام برخی گل ها و شرایط نگهداری شان را نزدیک هر گلدان نصب کرده است. برنامه آبیاری و نور مورد نیاز شان را از اینترنت جست و جو کرده است و رعایت می کند. اگر هم گل هایش بیمار یا ضعیف شوند، می داند که با چه سم یا کودی به دادشان برسد؛ همان کاری که با گل های بیمار دوست و آشنا انجام می دهد و آن ها را احیای می کند.

شیرینی گفت و گوی مادر به تازگی از امید محله پنچتن، با چای قند پهلوی که فاطمه زهرا تعارف می کند، بیشتر می شود. او که تنها هفت سال دارد، سینی پر از استکان های چای را بدون کمک مادر، از سماور ریخته و برایشان آورده است. به تازگی، حفظ قرآن را شروع کرده است و در تمام علاقه مندی های مهیار، همراه و همکار او حساب می شود.

در فضای آرام و حاصلخیز حاکم بر این خانواده که نتیجه اش تقویت باور، می توانم، در فرزندان است، می توان امید داشت که تا چندی دیگر، دوباره مهمانشان شویم. این بار برای گفتن از توانمندی های فاطمه زهرا.

در گوشه گوشه خانه ای که به مأمین مهیار و خواهر کوچکش، فاطمه زهرا برای بروز استعداد هایشان تبدیل شده است، نشانه های سرزندگی را می توان دید. مثلاً در گلدان هایی که نزدیک آشپزخانه، جا خوش کرده اند و سبزی رنگی برگ هایشان، خبر از خوب بودن حال و احوالشان می دهد. همچنین از گل های رونده ای که شاخه هایشان، فضای بین میل ها را پر کرده است. پایه چوبی نزدیک پنجره با انبوه گلدان های سرسبز سوار بر آن نیز بس است برای به تماشانشستن، آن هم برای دقایق متمادی.

شش سال است که پای گل ها به این خانه، باز شده است و بهانه آن، یک گلدان کوچک رز بوده است که جرعه شیفگی نسبت به گیاهان را در جان مهیار روشن کرد؛ «کلاس دوم ابتدایی بودم. مادرم به خاطر نمره کاملی که در درس املا گرفتم، یک گلدان رز برایم خرید. قبل از آن گیاهان را دوست داشتم، اما بعد از آن هدیه، دوست داشتنم جور دیگری شد و به پرورش دهنده تبدیل شدم.» داخل سبدهای میوه، پلاستیک می گذاشت و خاک می ریخت. بعد هم بذر می پاشید و آب می داد. یکی دو هفته بعد، جوانه های شاهی و ریحان و تره ای که سر از خاک در می آورد، شعفی را برای این پسر بچه به همراه داشت که نظیرش را تجربه نکرده بود. حالا این علاقه به تک تک اعضای خانواده نیز سرایت کرده است. ملیحه خانم، مادر مهیار، می گوید: راستش من قبلاً علاقه ای به گل و گیاه نداشتم، آن قدر که اگر برای روز معلم کسی به من گلدان گل طبیعی هدیه می داد، ابداً داشتم از اینکه آن رابه خانه بیاورم. می گفتم کسی نیست از آن مراقبت کند. مهیار آن قدر روی علاقه اش

عبور بی خطر از تلاطم نوجوانی

ملیحه محمدی فر، مادر مهیار



از یکی دو سال پیش، ذهنم دائم درگیر یک سؤال بود: برای پسری که در آستانه ورود به نوجوانی است، چه برنامه ای بچینم که از این دوران، بدون آسیب عبور کند. به عنوان مادری که روان شناسی خوانده است، دلم نمی خواست استعداد زیادی که در رشته های مختلف دارد با گشت و گذارهای مجازی بی هدف یا وقت گذرانی با هم سالان در کوچه و خیابان، هدر برود. پس فضا را در خانه برایم مهیا کردیم تا به علایقش برسد.

حالا او برای خودش گلخانه کوچکی از انواع گل ها با اسم های عجیب و غریب دارد که با کود و سم پاشی به موقع، حساسی شاداب هستند. پخت پیتزا، لازانیا و کیک تولد برایش ساده است. مدتی نگهداری انواع پرند ها را تجربه کرد. آن قدر که از اتاقش صدای حیات وحش بیرون می آمد! از حدود یک سال پیش هم شمع سازی و سنگ مصنوعی را دنبال می کند.

به عنوان یک فرهنگی، نه او را مجبور به بیست گرفتن در مدرسه می کنم، نه از کاسبی در فضای مجازی و حقیقی، جلوگیری می کنم و نه حتی به ادامه رشته تکواندو که کمر بند سبز آن را دارد، وادارش می کنم. او باید استعداد هایش را در محیطی امن، تجربه و بهترین راه را انتخاب کند. در این مسیر، من و پدرش همراه او هستیم.

